

مفهوم شناسی سلف، سلفی گری و سلفی

مفهوم شناسی سلف، سلفی گری و سلفی

«سلف» در لغت به معنی «پیشین» است با توجه به این تعریف، سلف معنایی نسبی دارد؛ به این صورت که هر زمانی، سلف زمان آینده ی خود است و در مقابل آن، «خَلَف» قرار دارد؛ مفهوم سلف، در اصطلاح اهل سنت و شیعه متفاوت است. این نوشتار به بررسی موضوع سلف و سلفی گری پرداخته است.

1. سلف

1.1. معنی لغوی

«سلف» در لغت به معنی «پیشین» است؛ و «سَلَفَ، يَسْلِفُ، سَلَفاً و سلوفاً» نیز صیغه های صرفی و مصدر «پیشی گرفتن» است. (1: ص 330 و 331) به گفته ی «ابن فارس»، سلف اصلی است که بر تقدم و سبقت دلالت دارد. پس سلف کسانی هستند که در گذشته بوده اند. (2: -).

با توجه به این تعریف، سلف معنایی نسبی دارد؛ به این صورت که هر زمانی، سلف زمان آینده ی خود است و در مقابل آن، «خَلَف» قرار دارد؛ به عبارت دیگر، ما نسبت به آیندگان، «سلف» هستیم و نسبت به گذشتگان «خلف» شمرده می شویم. (3: ص 19)

1.2. معنی اصطلاحی

مفهوم سلف، در اصطلاح اهل سنت و شیعه متفاوت است. اهل سنت سلف را گروهی از مسلمانان، شامل صحابه، تابعین و تابعین تابعین می دانند. آن ها این سه نسل را به دلیل نزدیکی زمانی و مکانی، و در نتیجه، تلقی بهتر وحی، بهترین مردم (خیره) می دانند. دلیل اهل سنت در این زمینه، حدیث خیره است: "خير الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم یجیء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه و یمینه شهادته" (4: ص 151)، (5: ص 174) و (6: ص 184) «بهترین مردم (مردمان) قرن من هستند؛ سپس کسانی که در پی ایشان می آیند و سپس دیگرانی که در پی آنان می آیند. پس از ایشان، مردمانی می آیند که گواهی هر یک، سوگندشان و سوگند هر کدام گواهی شان را نقش می کند».

به نظر آن ها، مفاد این حدیث نشانگر برتر بودن این سه نسل از دیگر مسلمانان است؛ از سوی دیگر، هر قرن را معادل صد سال گرفته اند و کلاً دوران سلف را معمولاً سیصد سال می پندارند. (3: ص 19)

البته اهل سنت درباره ی مفهوم این «برتری»، با یک دیگر اختلاف دارند؛ برخی بر این باورند، که این برتری، برای همه ی افراد ثابت است (3: ص 21) و برخی مانند «ابن عبدربه»، معتقدند که هرچند این حکم برای مجموعه ی مسلمانان آن سه قرن ثابت است، ولی ممکن است این برتر بودن بر برخی از آنان صدق نکند و چه بسا در قرن های بعدی، کسانی بیایند که از این افراد برتر باشند. (7: ص 4) نتیجه ای که اهل سنت از برتر بودن این سه قرن می گیرند، این است که چون آن ها به پیامبر(ص) نزدیک تر بودند، بنابراین باید از آن ها پی روی کرد.

البته اهل سنت در شیوه ی پیروی از سلف، بر این باورند که "پی روی از سلف در مقید شدن

به ظاهر جزء جزء الفاظ و کلماتی که آنان ادا کرده، یا مقید شدن به موضع گیر های خاص و موردی که آنان در پیش گرفته اند نخواهد بود، چرا که آنان خود نیز چنین کاری را انجام نداده اند؛ بلکه تنها رجوع به قواعدی است که آنان در تفسیر و تأویل متون دینی معیار و میزان قرار داده بودند، و نیز به اصولی است که آنان برای اجتهاد و تأمل و استدلال در اصول و احکام داشتند." (3: ص 23)

اندیشمند سنی، «ابوحامد غزالی» نیز معتقد است "آن چه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما رسید، آن را به سر و دیده گرفتیم، آن چه از صحابه رسید، بعضی گرفتیم و بعضی نهادیم؛ و اما آنچه از تابعین رسید، بدانید که ایشان مردانند و ما مردانیم." (8: ص 24)

نخستین تفاوت میان اهل سنت و مذهب بدعت آمیز سلفی گری درباره ی مفهوم سلف، حد و مرز «پی روی» است؛ که سلفیان همه ی مرزهای اهل سنت را در هم نوردیده و دیدگاه جدیدی را ارائه کرده اند. [1]

سلف، در نگاه شیعه نیز اعتبار دارد؛ اما همواره قید «صالح» (سلف صالح) با آن همراه است. برخلاف اهل سنت که قائل به عدالت همه ی صحابه هستند، به نظر شیعه، برخی از صحابه کارهایی انجام داده اند که آن ها را از عدالت ساقط کرده است؛ بنابراین، نمی توان همه صحابه را عادل دانست و چشم و گوش بسته و بدون دلیل از آنان پی روی کرد.

شیعه، بنا به شهادت قرآن (سوره ی 63: آیه 1) و نیز تعارض ها و جنگ هایی که میان خود صحابه شکل گرفت، به وجود منافقان در میان صحابه استناد می کند. [2] هم چنین آیات بسیاری وجود دارد که برخی از صحابه را به علت عمل کرد بد نکوهش می کند. [3] به همین دلیل نیز نمی توان قائل به عدالت همه ی صحابه شد؛ چه برسد به تابعین و تابعین تابعین، که دلایل بسیار فراوانی بر بی عدالتی آنها ارائه شده است. [4] از این رو تنها، گروهی از صحابه که در اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خلاصه می شوند و کتاب و سنت نیز به پی روی از آنان دستور داده است، شایسته و سزاوار پی روی اند.

1.3. سلفی گری

یکی از مشتقات سلف، «سلفی گری» یا «سلفیه» است. سلفی گری به مکتب یا مشربیی اشاره دارد که در بر گیرنده ی باورهای ویژه ای است. [5] به کارگیری واژه ی سلفی گری، پیشینه ی درازی در تاریخ اسلام ندارد و تا قرن هفتم هجری، با مفاهیمی همچون اهل حدیث یا اصحاب حدیث روبه رو هستیم. این مفاهیم، هرچند شباهت هایی با مکتب سلفی گری مصطلح دارند، در طول تاریخ، هرگز به عنوان مذهبی در برابر دیگر مذاهب مطرح نبوده اند. سلف نیز از همان ابتدا در اندیشه ی سنی، درباره ی صحابه و تابعین به کار می رفت، اما نه به عنوان مکتب و آیین ویژه ای که موجب تمایز گروهی از مسلمانان از دیگر همکیشان خود شود. حتی «احمد بن حنبل» که سلفیان خود را پیرو او می دانند هرگز خود را واضع مکتبی به نام سلفی گری ننماید و همواره در میان اهل سنت به عنوان چهره ای حدیث گرا شناخته شده است. «اهل حدیث» نیز عنوان گروهی از مسلمانان بود که بیش از عقل به نقل تکیه می کردند و به احادیث - هر چند ضعیف - اعتماد بیش تری داشتند. البته گروه های حدیث گرا، خود گوناگون بودند؛ اما همواره جریان حدیث گرا همانند جریان عقل گرا، در جهان اسلام حضور داشت و هرگز در برابر مسلمانان، از ایجاد مکتب و آیین جدیدی که مخالف با اندیشه ی اسلامی و عموم مسلمانان باشد، دم نزد.

دکتر «محمد سعید رمضان البوطی» درباره ی سلفیه و پیدایش آن می گوید:

"سلفیه پدیده ای ناخواسته و نسبتاً نوظهور است که انحصارطلبانه مدعی مسلمانی است و همه را جز خود، کافر می شمرد. فرقه ای خودخوانده که با به تن در کشیدن جامه ی انتساب

به سلف صالح، و با طرح ادعای وحدت در فضای بی مذهب، با بنیان وحدت مخالف است. سلفیه، یعنی همان بستر وهابیت، مدعی است که هیچ مذهبی وجود ندارد و باید به عصر سلف، یعنی دوران صحابه، تابعین و تابعین بازگشت و از همه ی دست آوردهای مذاهب که حاصل قرن ها تلاش و جست و جوی عالمان فرقه ها بوده و اندوخته ای گران سنگ از فرهنگ اسلامی در ابعاد گوناگون پدید آورده است و با پاسداشت پویایی اسلام و فقه اسلامی، آن را به پاسخ گویی به نیازهای عصر توانا ساخته است، چشم پوشید و اسلام بلامذهب را اختیار کرد.

سلفیه، دستی به دعوت بلند می کند و می گوید: بیایید با کنار گذاشتن همه ی مذاهب، به سوی یگانه شدن برویم؛ اما با دست دیگر، شمشیر تکفیر بر می کشد و مدعی است که با حذف دیگران از جامعه ی اسلامی و راندن آنان به جمع کفار، جامعه ی اسلامی را یک دست می کند. در پشت این دعوت به بی مذهبی، نوعی مذهب نهفته است؛ بلکه دعوت، خود نوعی مذهب است، آن هم مذهبی گرفتار چنگار جمود و تنگ نظری که اسلام را به صورت دینی بی تحرک، بی روح، ناقص و بی جاذبه تصویر می کند و با احیای خشونت و تعصب، راه را بر هرگونه نزدیک شدن به هم دیگر می بندد" (3: ص 16)

از نظر تاریخی، هرچند برخی از رگه های اندیشه ی سلفی گری در قرن چهارم شکل گرفت، به دلیل تعارض با اندیشه ی مسلمانان، در مدتی کوتاه خاموش شد. در قرن هفتم، «ابن تیمیه» مذهب سلفی گری را احیا کرد و آتش اختلاف را میان جهان اسلام شعله ور کرد. پس از وی نیز شاگردش «ابن قیم»، برای زنده نگاه داشتن این اندیشه بسیار کوشید؛ اما وی نیز کاری از پیش نبرد. در قرن دوازدهم، جریان هی سلفی گری در نجد و حجاز و شبه قاره، با تفاوت هایی آغاز شد که به دلیل حمایت های انگلستان، به ویژه در نجد و حجاز، توانست رشد کند و در دوران کنونی نیز جریان سلفی گری به اهرمی در دست آمریکا برای پیشبرد هدف های خود در کشورهای اسلامی تبدیل شده است. امروزه سلفی گری شاخه ها و جریان های مختلفی دارد که طیفی از دیدگاه ها و باورهای مختلف را تشکیل می دهد. [6]

1.4. سلفی

یکی از مشتقات سلف، «سلفی» است. مراد از سلفی و سلفیان، فرد یا کسانی اند که پیرو مذهب سلفی گری هستند. البته همان گونه که گفته شد، سلف در این مفهوم، تنها پیشینیان نیستند؛ بلکه مراد مذهب سلفی گری است که دارای ویژگی ها و مرزهای مشخصی است. در این که سلفیان چه کسانی هستند، دو دیدگاه وجود دارد:

برخی بر این باورند که سلفیان کسانی بوده اند که در قرن چهارم یا پنجم می زیسته و بر این عقیده بوده اند که پیرو احمد بن حنبل هستند. (11: ص 311) و (12: ص 178) گروه دیگری بر این باورند که هرچند اندیشه ی سلفی در قرن چهارم آغاز شد، در قرن های بعدی نیز گروه هایی بوده اند که خود را سلفی نامیده اند؛ بنابراین، در تعریف سلفی نباید آن را به زمانی خاص محدود کرد. بنابر این دیدگاه، "سلفیون ادعا می کنند که ایمان داریم به آن چه که مسلمانان پیشین، از صحابه رسول خدا(ص) و ائمه ی دین، به آن ایمان آورده اند." (13: ص 25 تا 27) در یک مفهوم عام، سلفی منسوب به سلف است؛ زیرا «یاء» در این کلمه، برای نسبت بوده و سلفی به کسی گفته می شود که خودش یا دیگری، او را به جماعت پیشینیان نسبت می دهد. (14: ص 19 و 20)

با نگاهی به شرایط کنونی، می توان این گونه نتیجه گرفت که معنی دوم برای سلفی مناسب تر است، و سلفی کسی است که معتقد به سلفی گری است و مختص به یک زمان و مقطع خاص نیست.

2- سلفی گری و پی روی از سلف

آنچه راه سلفیان را از جهان اسلام جدا می کند، پی روی از سلف در همه ی مسائل و دوری از هرگونه اندیشه ورزی و تعقل است. «اسلامبولی» تعریف دقیقی از این بعد سلفی گری دارد: به عقیده ی او، سلفی گر در پی آن است که جامعه های گذشته سلطه ی خویش را بر آیندگان هموار کنند؛ گویی گذشتگان، زندگانی در بدن آیندگان، و پدران، زندگانی در اجساد فرزندان هستند. (15: ص 179).

به باور اسلامبولی:

"سلفیان چون فهم کتاب و سنت را مقید به فهم صحابه کرده اند، به جمود عقلی گرفتار شده اند؛ به گونه ای که اگر با یکی از آن ها مذاکره کنی، دائماً به زبان «ابن تیمیه» سخن می گوید و پیوسته برای تو از سخنان گذشتگان نقل می کند. آنان مذهبشان را بر عقل استوار نمی کنند، بلکه تکیه گاهشان را نقل قرار می دهند؛ از این رو، از بحث عقلی و مناظره ی فکری می گریزند و تنها بر مسائلی تکیه می کنند که نصی قطعی یا ظنی بر آن اقامه شده باشد. آن چه در نظر آنان پسندیده است، قیل و قال گذشتگان است و آن ها زبان گذشتگان اند و در رابطه با عقل و نقل، می گویند که نقل اساسی هر فکر و اندیشه ای است و عقل، چیزی جز تابع و خادم نقل نیست." (15: ص 179)

تلاش سلفیان برای اعتبار بخشیدن به سلف، اعطای مرجعیت به آن ها در همه ی ابعاد است. سلفیان می کوشند تا با مشروعیت بخشیدن به سلف، همه ی اعمال و رفتار آنان و گفته ها و سیره ی ایشان را الگوی عصر حاضر قرار دهند، و فرصت هرگونه تعقل و اندیشه ورزی را از آیندگان بگیرند. اما با وجود همه ی مشکلاتی که بر سر راه مفهوم سلف وجود دارد، مراد از پی روی در نگاه سلفیه چیست؟

در مقام عمل، پیروی به دو صورت ممکن است:

1.2- پی روی کامل در همه ی عرصه های زندگی

در این معنی، پای بندی به جزء جزء رفتار، کردار و سخنان آنان و پی روی از آن ها در همه ی زمینه ها، اعم از اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، مد نظر است. (3: ص 25)

سلفیان افراطی، هرگونه تغییر در منش و روش سلف را بدعت، و شرعاً حرام می شمارند. آن چه در این نگاه اهمیت می یابد، این است که روش سلف به نوعی مرجعیت برای آیندگان در همه ی زمینه ها، اعم از اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اعتقادی و فقهی می انجامد و مکلفی که با سلف یاد شده قرن ها فاصله دارند، ناگزیر است نوع زندگی آنان را سر لوحه ی زندگی امروز خود قرار دهد واز آن سرپیچی نکند.

اما چنین برداشتی از سلف، با مشکلات جدی متعددی روبه روست؛ از آن جمله این که عمل کرد خود سلف کاملاً مخالف این برداشت است؛ به این معنی که خود سلف و طبقات مختلف آن نیز در حوزه های مختلف - که در پی می آید - این گونه از گذشتگان و سلف خود پی روی نمی کردند:

1) مسائل اجتماعی: زندگی صحابه، تابعین و تابعین تابعین، هرگز به یک صورت نبود و در همان نیمه ی نخستین قرن اول تغییرات بنیادینی در آن به وجود آمد. در مکه، بیش تر مسلمانان با لباس دوخته آشنا نبودند، اما در مدینه با آن آشنا شدند و حله های یمنی و غیر عربی فاخر بر تن کردند. در حالی که در صدر اسلام، مسلمانان جز خرما و گوشت شتر و گوسفند، چیز دیگری را نمی شناختند؛ بر اثر فتوحات و ارتباط با دیگر ملت ها، انواع خوراکی ها و آشامیدنی ها در میانشان رایج شد. در حالی که در ابتدا خانه هایشان با خشت و گل ساخته شده بود، اما رفته

رفته از مصالح دیگر نیز در ساخت آن ها استفاده کردند؛ و در حالی که بسیاری از این تحولات در زمان خود رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) انجام شد، آن حضرت هرگز به این امور هشدار ندادند و از این مسائل نیز استقبال کردند. خود پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه و حتی در مدینه انگشتر به دست نمی کردند، اما هنگامی که شنیدند پادشاهان نامه ای را که بر آن مهر نخورده باشد نمی خوانند، انگشتری از نقره انتخاب کرد که عبارت «محمد رسول الله» در سه سطر بر آن نقش شده بود، و از آن پس، با این انگشتری نامه ها را مهر می کردند. در دوره های بعد نیز مسلمانان هرگز چنین مسلکی را نپذیرفتند و همواره در مسائل اجتماعی خود، همگان با شرایط روز جامعه پیش می رفتند.

در این جا این پرسش مطرح می شود: در حالی که خود مسلمانان قرن های نخستین اسلام، به پی روی از روش سلف خود پای بند نبودند، چگونه امروز مسلمانان باید به روش سلف در حوزه ی مسائل اجتماعی عمل کنند؟

2) حوزه ی اعتقادی: مشکلات عقیدتی در صدر اسلام، با رجوع به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) حل و فصل می شد و نیازی به مباحث عقلی در مسائل اعتقادی نبود؛ اما پس از آن حضرت، شرایط کاملاً دگرگون شد؛ ورود اندیشه های بیگانه و القای شبهه های جدید که به علت فتوحات در میان مسلمانان رواج یافته بود از یک سو، و نیازها و اقتضائات جدید از سوی دیگر، موجب عقل گرایی و توجه به استدلال و مباحثه های علمی شد و در نتیجه، اختلاف دیدگاه ها و قرائت های مختلف به وجود آمد. افرادی همانند «عبدالله بن عباس» به رد شبهه ها در مسائل مستحدثه پرداختند؛ مسائلی که نه تنها در گذشته سابقه ای نداشت، بلکه اگر در دوران صحابه مطرح می شد، آنان مسلمانان را از این مباحث نهی می کردند. تابعینی همانند «حسن بصری»، «عمر بن عبدالعزیز»، «عطاءبن ابی رباح»، «سلیمان بن یسار» و «طاووس بن کیسان» نیز رسماً وارد مباحثی شدند که هرگز در زمان صحابه مطرح نشده بود. کتاب «الاسماء و الصفات» بیهقی پر از مناظره ها و استدلال های منطقی است که در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است.

3) حوزه ی فقه: در دوران پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) چندان نیازی به مباحث عمیق فقهی نبود و با مراجعه ی مستقیم به ایشان، پرسش های مسلمانان در فروع فقهی پاسخ داده می شد؛ اما در دوره های بعدی، به دلیل وجود مسائل مستحدثه، فقیهان بزرگی ظهور کردند و فتواها، احکام و مسائل تازه ای مطرح کردند که هیچ یک از این مسائل به ذهن صحابه نیز خطور نمی کرد. دستور عمر بن عبدالعزیز مبنی بر ممنوعیت ساخت و ساز در «منا» به علت ازدیاد زائران، (16: ص 268) فتوای فقیه تابعی مشهور «عبدالرحمن ابی لیلی» مبنی بر پذیرش گواهی کودکان بر ضد یک دیگر درباره ی جراحات یا پاره کردن لباس، (17: ص 153) از جمله مواردی است که در زمان صحابه سابقه ای ندارد.

4) حوزه ی سیاسی: در حوزه ی سیاسی نیز چنین است. در حالی که به ادعای اهل سنت، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) زمام امور مسلمانان را به خود آنان وا گذاشت تا ایشان، خود برای سرنوشت خویش تصمیم بگیرند، [7] خلیفه ی اول، به سیره ی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) عمل نکرد و اختیار خلافت را به خود مردم و انباده و عمر را به جای خود برگزید (استخلاف)؛ عمر نیز هنگام مرگ به سیره ی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر عمل نکرد و شورایی را برای انتخاب خلیفه مشخص نمود (شورا)؛ علی (ع) توسط انبوه مردم به خلافت برگزیده شد و معاویه از راه «استیلا» و «غلبه» به قدرت رسید و پس از وی نیز «وراثت»، راهکار انتقال قدرت و تعیین خلیفه شد. [8]

چنان که دیده می شود، از همان ابتدا، صحابه هرگز مقید به پی روی از یک دیگر نبوده اند، و در

هر مرحله روشی را برگزیده اند. در چنین وضعیتی، چگونه ممکن است آیندگان با چند قرن فاصله و با شرایط و مقتضیات جدید، موظف باشند در همه ی زمینه ها، حتی در امور اجتماعی، از سلف پی روی کنند؟ هم چنین چگونه از آنان تقلید کنیم، در حالی که خود به چنین امری تن در نداده اند؟

2.2. پیروی از سلف به معنی پی روی از اصول و مبانی اسلامی
منظور از این گونه پی روی، پی روی صحابه از اصول و مبانی اسلامی است و در شریعت برای آن اصلی وجود دارد. اگرچنین معنایی از پیروی از سلف مراد باشد، دیگر نمی توان آن را مکتب و آیینی ویژه نام نهاد؛ زیرا پی روی از سلف به این معنی، در حقیقت بازگشت به پی روی از دین و مبانی آن دارد و نقش سلف در این زمینه، صرفاً تفسیر و توضیح آن اصول است. البته در این جا نیز بیان این نکته ضروری است که هر فردی، تنها به دلیل این که با پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) دیدار کرده یا با آن حضرت مصاحبت داشته، نمی تواند شارح و مفسر اصول و بنیان های اسلامی باشد؛ بلکه همان گونه که گفته شد، افرادی صلاحیت این امر خطیر را دارند که از گناه و معصیت به دور بوده و شایستگی تفسیر و توضیح معارف دینی را داشته باشند.

اما در صورت صدق معنی دوم نیز نمی توان مکتبی را به نام «سلفی گری» بنیان نهاد؛ زیرا در این معنی، اصل، پی روی از دین و شریعت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است، نه پی روی از سلف. در این نگاه بر خلاف نگاه اول، تشریعی وجود ندارد؛ در حالی که در نظریه ی اول، اعمال سلف حکم یکی از منبع های تشریع را می یابد، و این بر خلاف دیدگاه اسلام است. در مجموع، سلفیان در حوزه های زیر قائل به مرجعیت سلف هستند و نگاهی تشریعی به آنها دارند:

مرجعیت سیاسی؛

مرجعیت دینی؛

مرجعیت اجتماعی.

بنابراین، هرگز مذهب و آیینی در میان مسلمانان با نام سلفیت وجود نداشته است؛ حتی در میان اهل سنت که قائل به عدالت صحابه هستند، چیزی به نام سلفیت، به معنی مصطلح و با ویژگی هایی که بیان خواهد شد، وجود نداشته است.

[1]. [2]. [3]. : 9 29 :4 81 :63 1 :33 18 19 .

9 : 56 57 58 61 33 : 57 47 : 25 28 60 : 1 58 : 14 16 : 33 12 . [4]. (9):

(10): . : www.tebyan.com . [5]. « » « » .

[6]. [7]. () () . [8].

« » . (18): . (19):

:

« » 6 « » « » « » 3 « » 7 « » 7 « » 1 « » « » « »

« » « » « » « » 5 « » 3 « » « » « » 1

1389 27-37.